روش‌شناسی پست‌مدرن در علوم سیاسی

نویسنده : امیر دبیری‌مهر

کیان کیانی

www.kiankiani.com

موضوع : بررسی مدعیات، پیش‌انگاشت‌ها و فواید روش‌شناسی پست‌مدرن

روش‌شناسی پست‌مدرن در علوم سیاسی

این نوشتار ضمن بیان مختصری از روش‌شناسی و رهیافت پست‌مدرن در علوم انسانی، به این بحث می‌پردازد که مواجهه پژوهشگر با رهیافت‌های نوین در علوم سیاسی باید فعال، آگاهانه، گزینشگر و نقاد باشد و با معیار قراردادن ملزومات و اهداف پژوهش از رهیافت‌های گوناگون بهره‌مند شودکه نام آن را می‌توان"رویکرد تلفیقی" نهاد.

هر کار پژوهشی علمی بویژه در حوزه علوم انسانی و سیاسی نیازمند برخورداری از یک چارچوب منسجم آکادمیک در ساختار و ظاهر و رویکرد و رهیافتی روشمند در متن و محتوا و باطن پژوهش است.

اساسا نوشته‌ها و گفته‌های فاقد این دو ویژگی، هرچند مملو از دانش و تجربه و اطلاعات باشند، ارزش علمی ندارند؛ یعنی در واقع تکرار مکررات هستند و نه دانشی بر دانش موجود می‌افزایند (آسیب بنیادی پژوهش) و نه گره‌ای از کار فروبسته بشر می‌گشایند (آسیب کاربردی پژوهش). از این‌رو محققان همواره بعد از انتخاب موضوع تحقیق، با روش‌ها، چارچوب‌ها و رهیافت‌های متعدد برای انجام پژوهش مواجه‌اند که انتخاب یکی از آنها ضروری و درعین‌حال مشکل و دغدغه آفرین است. این نوشتار ضمن بیان مختصری از روش‌شناسی و رهیافت پست‌مدرن در علوم انسانی، به این بحث می‌پردازد که مواجهه پژوهشگر با رهیافت‌های نوین در علوم سیاسی باید فعال، آگاهانه، گزینشگر و نقاد باشد و با معیار قراردادن ملزومات و اهداف پژوهش از رهیافت‌های گوناگون بهره‌مند شودکه نام آن را می‌توان "رویکرد تلفیقی" نهاد.

رهیافت‌های موجود در علوم انسانی

رهیافت‌های حاکم بر پژوهش‌های علمی، دانسته و ندانسته، تلفیقی از رویکردهای پوزیتویستی، تفسیری و انتقادی است. فارغ از شاخه‌های فرعی هریک از این رویکردها اعم از پوزیتویسم منطقی، تجربه‌گرا، عقل‌گرای انتقادی، رفتارگرا و کارکردگرای ساختاری تفاوت این رهیافت‌ها در تفاوت پاسخ‌های

آنها به هشت پرسش است :

۱ـ هدف پژوهش؛ ۲ـ چیستی واقعیت اجتماعی؛ ۳ـ سرشت انسان؛ ۴ـ تفاوت شناخت علمی و فهم متعارف؛ ۵ـ چیستی نظریه یا فهم مناسب در علوم اجتماعی؛ ۶ـ چگونگی ارزیابی داده‌ها؛ ۷ـ ماهیت داده‌ها و شواهد؛ ۸ـ ارزش‌های مدنظر پژوهشگر و داوری او.

تفاوت روش‌شناسی و روش تحقیق

روش‌شناسی با روش تحقیق متفاوت است. معادل روش تحقیق همان متدولوژی است. فرهنگ اکسفورد در برابر واژه متدولوژی تعریف زیر را ارائه کرده است که بیشتر معنای شیوه و راه از آن استفاده می‌شود :

A set methods and principles used to perform a particular activity or procedure, plan of action, way, manner in which one conducts business, technique, systematic arrangement of actions

در حالی که در برابر واژه approach که معادل فارسی آن رهیافت، نظر کردن، رویکرد، نگرش و معبر است و معنای روش‌شناسی بیشتر با این واژه مناسبت دارد آورده است :

A way of dealing with sb/sth, a way of doing or thinking about sth such as a problem or a task

گذشته از معادل‌یابی‌های زبانی که بحث ما نیست، در تفاوت روش تحقیق و روش‌شناسی می‌توان گفت روش تحقیق مجموعه‌ای از فنون و مهارت‌هایی است که از طریق آنها می‌توان پدیده‌ها و موضوعات را در حوزه‌های مختلف علوم پژوهش کرد که در حوزه علوم سیاسی نیز این روش مختصات خود را دارد؛ مانند اینکه فرضیه می‌تواند نوعی رابطه علی را بین متغیرهای تابع و مستقل بیان کند یا از نوعی رابطه همبستگی بین متغیرها خبر دهد. درحالی‌که چیزی که در علوم سیاسی از آن بعنوان روش‌شناسی نام می‌بریم بیشتر از آنکه مهارت و شیوه‌های گوناگون برای تحقیق یا پژوهش باشد، خبر از انواع

رویکردها و نظرگاه‌ها به پدیده‌های سیاسی می‌دهد که بیشتر با فلسفه مدرن کانتی ارتباط دارد، از این‌رو که قائل به "نمود"های متکثر از "بود" واحد است.

در سیاست نیز روش‌شناسی، این تفاوت‌ها را آشکار می‌کند و به محققان در شناخت بهتر و دقیق‌تر و جامع‌تر پدیده‌های سیاسی یاری می‌رساند. از این‌رو روش‌شناسی در علوم سیاسی بیشتر بحثی معرفت‌شناختی است. از این‌رو شاید مناسب باشد که به جای واژه "رویکرد" یا approach واژه "مکتب" یا school را برای روش‌شناسی بکار بریم. در واقع وقتی از طرح تحقیق، برنامه‌ریزی تحقیق، فرایند تحقیق، متغیرها، فرضیه، تعاریف مفهومی و عملیاتی، جمع‌آوری اطلاعات، اندازه‌گیری اطلاعات اعم از اسمی، رتبه‌ای، فاصله‌ای و نسبی، نمونه‌گیری و... سخن می‌گوییم درباره روش تحقیق سخن می‌گوییم. ولی وقتی سخن از رویکردهای پوزیتیویستی، هنجاری، نهادی، رفتارگرایی، فمینیستی و تجزیه و تحلیل گفتمان و انتخاب عقلایی سخن می‌گوییم، از رهیافت یا مکاتب در علوم سیاسی سخن می‌گوییم و عدم تمایز بین این دو ساحت موجب آشفتگی‌های ذهنی و عملی خواهد شد.

از این‌رو در هر رهیافت ممکن است روش‌های متفاوتی وجود داشته باشد. نسبت رهیافت و روش همانند نسبت دیدگاه و ابزار است. بعنوان مثال روش تاریخی در علوم سیاسی یعنی مراجعه به متون و اسناد تاریخی و تجزیه و تحلیل رفتارها و روابط و مواضع برای شناخت واقعیت سیاسی در آن دوره و تاثیر آن بر تحولات بعدی. ولی در رهیافت‌های تاریخی مباحث دیگری مطرح است. برخی رهیافت تاریخی را به معنای شناخت اندیشه در شرایط زمانی و مکانی خودش می‌دانند، نه مطالعه مفاهیم در طول تاریخ. "مک اینتایر" مخالف سیر خطی اندیشه است. او قائل به سنن فکری است که به موازات هم پیش می‌رود. رهیافت جامعه‌شناسی قائل به نوعی جبر است که همان تاثیر جامعه بر اندیشه است.

رهیافت اقتصادی می‌گوید اندیشه سیاسی چیزی جز بازتاب مسائل اقتصادی نیست. اثبات‌گرایی ویتگنشتاین معتقد است گزاره‌های فلسفی به نام‌ها تحلیل و تحویل می‌شود. این نام‌ها اجزای بنیادی‌ای هستندکه ما به ازای خارجی دارند. اگر چیزی بخواهد معنادار باشد یا باید قراردادی باشد یا مابه‌ازای خارجی داشته باشد و هرچه غیر از این دو باشد بی‌معنا و توتولوژیک است. پس می‌توان گفت روش‌شناسی نشانگر شیوه خاصی از نگریستن، سازمان دادن و شکل بخشیدن به تحقیق است.

رهیافت‌های موجود در علوم سیاسی که هر محقق در پژوهش و تجزیه و تحلیل خود از پدیده‌های سیاسی به آنها نیازمند است عبارتند از :

۱ـ پوزیتیویسم، ۲ـ رفتارگرایی؛ ۳ـ ساختارگـــرایی؛ ۴ـ کارکردگرایی؛ ۵ـ عقل‌گرای انتقادی یا مکتب فرانکفورت؛ ۶ـ هرمنـوتیک؛ ۷ـ پدیدارشناسی؛ ۸ـ تاریخ‌گرایی؛ ۹ـ انتـــخاب عقلایی؛ ۱۰ـ فمینیستی؛ ۱۱ـ نهادگرایی.

البته می‌توان تعدادی از این رهیافت‌ها را در ذیل عناوین کلی‌تری قراردارد؛ مانند اینکه هرمنوتیک و پدیدارشناسی را می‌توان در ذیل عنوان تفسیرگرایی قرارداد و وجوه اشتراک و افتراق آنها را برشمرد. هریک از رهیافت‌های مذکور تمایل دارند راه‌های گوناگون ارزشمندی را برای شناخت جهان معرفی کنند. اینکه با چه معیارهایی می‌توان تمایز این رویکردها را در علوم سیاسی شناخت و بیان کرد، محل بحث‌های گسترده در روش‌شناسی است.

مدعیات پست‌مدرنیسم

اصطلاح "پست‌مدرن" در حوزه‌های فکری و فرهنگی گوناگون بکار می‌رود و متفکران و نویسندگان و فیلسوفان متعددی زیر چتر این اصطلاح قراردارند؛ مانند ژان فرانسوا لیوتار نویسنده کتاب معروف "وضعیت پست‌مدرن"، میشل فوکو، ژان بودریا، ژاک دریدا و ریچارد رورتی. در واقع پست‌مدرنیزم بیانگر فضایی فرهنگی و فکری است با درون‌مایه‌ها، مشغله‌ها و پیش‌انگاشت‌های فلسفی ویژه‌ای که بی‌گمان با فضای فرهنگی و فکری گذشته متفاوت است.[۱] از جمله جریان‌های فلسفی عمده‌ای که در رواج اندیشه پست‌مدرن در نیمه دوم قرن بیستم موثر بوده است، نیچه، فلسفه هرمنوتیک هایدگر، نقد آدورنو و هوکهایمر از عقل ابزاری و اندیشه روشنگری، نظریه ویتگنشتاین درباره بازی‌های زبانی و شکل‌های زندگی وابسته به آنها و نظریه تامس کوهن درباره تحول و تاریخ علم و الگوهای علمی است.

مهم‌ترین مدعیات نظریه‌های مذکور بطور بسیار خلاصه چنین است :

ـ هر تعبیری از جامعه بخردانه، ناگزیر به جامعه‌ای توتالیتر منتهی می‌شود که در آن جایی برای آزادی و فردیت و خلاقیت نیست. از این‌رو پست‌مدرن‌ها

نقد مارکس از سرمایه‌داری را نیز نارسا می‌دانند؛ زیرا متکی به منطق عقل ابزاری حاکم بر جامعه سرمایه‌داری است. به نظر نیچه عقل نمی‌تواند جای نیروی یگانگی‌بخش سنت و مذهب را بگیرد و میان انگیزها و نیت‌های متضاد افراد هماهنگی ایجاد کند. عقل به راستی نقابی است بر چهره خواست قدرت. خواست قدرت در لباس عقل توهم‌هایی مانند نظریه‌های علمی و ارزش‌های جهانگیر اخلاقی را پدید می‌آورد.

ـ نقد علم : در دنیای جدید علم برای تفسیر نهایی و کلی جهان جای مذهب را گرفته است، ولی تفسیر علمی چون زندگی را از معنا تهی می‌کند و ارزش‌ها را توجیه‌ناپذیر می‌سازد، موجب حاکمیت نهیلیسم می‌شود. در واقع از نظر نیچه علم و مذهب هر دو اسطوره‌اند، ولی روشنگری یکی را یعنی علم را بر دیگری یعنی مذهب ترجیح داده است.

ـ نفی روایت‌های کلان : جهان در تمامیت‌اش قابل شناخت و ارزیابی نیست و هیچ روایتی یا چشم‌اندازی نمی‌تواند مدعی اعتبار نهایی شود پس باید تنوع روایت‌ها را پذیرفت و توهم شناخت واقعیت عینی را کنار گذاشت.

ـ رد جهان‌گستری اصول و ارزش‌ها : متفکران پست‌مدرن معتقدند عقل ذاتا مدعی جهان‌گستری و فراگیری است و مطلق‌باوری را رشد می‌دهد و جامعه را همچون کلیتی یگانه می‌داند و پلورالیسم را نادیده می‌گیرد و تفاوت‌ها و جلوه‌های گوناگون فرهنگ را از بین می‌برد. در مقابل، پست‌مدرن‌ها می‌گویند شناخت کلیت ساختار اجتماعی نه ممکن است و نه ضروری. این متفکران بر محلی بودن، نسبی بودن و غیرضروری بودن حقیقت احکام و تنوع و بسیارگونگی شکل‌های زندگی تاکید می‌کنند. از این‌رو آنها عصر حاضر را عصر پایان آرمان‌شهرها و پایان هرگونه توهم درباره رهایی بشر می‌دانند؛ زیرا رهایی یک توهم خطرناک است؛ سرنوشت اندیشه و گفتاری که پیش‌انگاشت آن مفاهیمی مانند بشریت یا تاریخ یا رهایی و جز آن باشد توتالیتاریسم است. از این‌رو ریشه ترور و خشونت را نه در عمل استالین و پول پوتین و صدام، بلکه باید در نظر کانت، هگل و مارکس جست‌وجو کرد.

رهیافت پست‌مدرنیسم در علوم سیاسی

در علوم سیاسی رهیافت پست‌مدرن برخلاف دیدگاه‌های سنتی، دیگر نگرشی درباره امور واقع جهان نیست، بلکه نگرشی نسبت به نگرش‌های رایج است. در واقع به نگاه‌هایی که به جهان واقع دوخته شده نگاه می‌کند و نه به خود جهان. پست‌مدرن‌ها که گاه از منظر فراساختارگرایی، هرمنوتیک و دیگر مواضع فلسفی ظاهر می‌شوند، روش‌شناسی پوزیتویستی را مورد انتقادات جدی قرار داده‌اندکه مهم‌ترین آن عبارت است از اینکه علوم اجتماعی اثباتی، برخلاف ادعای خود، وسیله کشف حقیقت نیستند؛ زیرا حقیقتی به این معنا وجود ندارد، بلکه حقیقت در هر زمان محصول روابط قدرت است.

شناخت علمی اصولا عام و کلی نیست بلکه مقید به متن تاریخی و اجتماعی است. علم هم مانند اقتصاد و دولت و خانواده یکی از عوامل اعمال سلطه و قدرت است. درنتیجه پست‌مدرن‌ها "پارادایم"ها را نفی می‌کنند؛ زیرا در واقع مخالف نظریه عمومی کلی و انتزاعی هستند. پست‌مدرن‌ها این تصور که انسان و جامعه اموری ثابت و مستمر در هویت و در ساخت‌ها و کارویژه‌ها هستند را نفی می‌کنند و بر خصلت فراوردگی سرشت و هویت اجتماعی انسان تاکید می‌کنند و بدین‌ترتیب پارادیم‌های بزرگ نظری در دهه ۱۹۸۰ فرو می‌ریزد.[۲] از این‌روی می‌توان کم‌رونق شدن روش‌های تحقیق پوزیتویستی را نیز تحلیل کرد.

به نظر دکتر بشیریه در پی ایجاد بحران در روش‌شناسی و رهیافت‌های علوم اجتماعی چهار واکنش در میان اندیشمندان شکل گرفت : دسته اول کسانی هستند که گویا هیچ اتفاقی نیفتاده و همان روش‌های سنتی اوایل قرن بیستم را اجرا می‌کنند. دسته دوم، خردنگری‌ها را بطورکلی کنار گذاشته و تفسیرهای گسترده از تحولات جهانی را برگزیده‌اند؛ مانند هانتینگتون، فوکویاما و تافلر. اما دسته سوم به بازاندیشی رابطه میان واقعیت‌ها و نظریه‌ها پرداخته‌اند بگونه‌ای که در خدمت بهسازی جامعه قرار گیرد. براساس این دیدگاه که برخی آنها را "پست‌پوزیتیویسم" می‌نامند، ریشه شناخت و سیاست‌گذاری را نه در علم اثباتی و عینی بلکه در تعامل گفتمانی باید جست.

اما دسته چهارم همان پست‌مدرن‌ها هستند که بر عدم امکان دستیابی به تصویری از جهان براساس معیارهای معتبر تاکید می‌کنند.

در مجموع روش‌شناسی پست‌مدرنیستی سه داعیه دارد :

۱ـ انقراض علوم اجتماعی به این معنا که نمایش ادراکی جهان اجتماع به وسیله علوم اجتماعی رایج ممکن نیست؛

۲ـ انقراض تجدد؛

۳ـ انقراض سوژه فردی و برساختگی بودن هویت‌ها و هزارپارگی فرد.

نقد هایدگر در کتاب هستی و زمان (۱۹۲۷) از گفتمان فلسفی مدرنیته، بویژه از عقل سوژه‌محور، ارتباط عمیقی با روش‌شناسی پست‌مدرن دارد. هایدگر فرض دکارت را مورد نقد قرار می‌دهد. دکارت بین فاعل شناسا و موضوع شناسایی، تفاوت و جدایی اساسی قائل می‌شود. دکارت معتقد است جهان، پیکر مادی منفعلی است که انسان بیرون از آن است و وفق علایق خود اشیای منفعل را مورد تامل و مشاهده و داوری قرار می‌دهد و نوعی رابطه ابزاری و فن‌آورانه بین انسان و جهان وجود دارد. مبانی فلسفی روش‌شناسی پوزیتویسم را می‌توان در اندیشه دکارت مشاهده کرد، اما هایدگر که تاثیر مهمی بر روش‌شناسی پست‌مدرن گذاشت، از موقعیت‌مندی انسان در جهان دفاع می‌کند؛ یعنی انسان خود از طریق جهان و درآن وجود می‌یابد. انسان از طریق دیگران و در زبان در جهان است. هایدگر می‌گوید جهان را بشنوید و اقتدارگرایانه به آن نگاه کنید.[۳]

همان‌طورکه در عبارات مذکور اشاره شد اندیشه‌های نیچه نیز از محوری‌ترین الهامات تفکر پست‌مدرن است. ایده افقی بودن اندیشه‌های نیچه اساسا با هرگونه پارادایم‌سازی در علوم انسانی ناسازگار است. نیچه، اندیشه‌ها را قیاس‌ناپذیر و تفاوت آنها را ذاتی می‌داند و دموکراسی و مذهب را از این جهت مورد حمله قرار می‌دهد که می‌خواهند با یکسان‌سازی، تفاوت‌ها را زدوده و تجانس ایجاد کنند. از نظر نیچه ایدئالیسم درصدد است به واقعیات پراکنده و اصیل وحدت بخشد؛ همان چیزی که نظریه و قانون در روش‌شناسی دنبال می‌کنند.

به نظر نیچه وقتی حقیقتی مرکزی برای زندگی فرض شود، آنگاه باید دیگر وجوه زندگی را منکر شد، درحالی‌که زندگی کلیتی از تفاوت‌هاست و

فروکاهش آن به اصلی واحد خطا و غیرممکن است. به نظر نیچه زندگی انسان اساسا تقلیل‌ناپذیر و مجموعه‌ای است از تفاوت‌ها. زندگی برحسب هیچ حقیقت‌نمایی‌ای شناختنی نیست، اما فلسفه، علم و دین با تعیین حقیقتی مرکزی، زندگی واقعی را که مشحون از تفاوت‌هاست انکار می‌کنند. حتی آن چیزی که اخلاق‌مداران و دین‌مداران از آن بعنوان ارزش یاد می‌کنند ذاتی نیستند، بلکه در بازی نیروها ساخته می‌شوند و این جهان "اراده معطوف به قدرت" است. در واقع می‌توان مواضع اصلی تفکر پست‌مدرن را به شرح زیر بیان کرد که در روش‌شناسی آن نیز موثر است.

ـ تاکید بر بازنمایی و وضع واقعیت به جای حضور یا نمایش واقعیت

از نظرپست‌مدرن‌ها بازنمایی، حوزه نشانه‌ها و مفاهیم است که در مقابل امکان حضور امر تجربی و عینی قراردارد. از دیدگاه پست‌مدرن هیچ واقعیتی برای محقق، بلاواسطه حاضر نیست و از زبان و نشانه‌ها جدایی‌ناپذیر است. به عبارت دیگر هیچ‌گونه داده عینی شفاف و بلاواسطه‌ای در کار نیست و این دو عامل یعنی زبان و بازنمایی، نمایش عینی واقعیت را ناممکن می‌سازد. پس همه پژوهش‌ها در واقع دربارهٔ پدیدارهاست نه درباره پدیده‌ها و این پدیده نیز در متن زبان و سخن وجود می‌یابد.

ـ نفی ساختارگرایی و رفتارگرایی

ساختارگرایان در روش‌شناسی تلاش می‌کنند واقعیت‌ها را از پس ساختارها درک و تحلیل کنند و رفتارگرایان نیز رفتار بازیگران را مبنای درک تحولات قرار می‌دهند و به سطح بی‌اعتنا هستند. درحالی‌که پست‌مدرن‌ها می‌گویند در پس سطح هیچ عمق و متنی در کار نیست.

ـ نفی منطق استقرایی در علم و پژوهش

همه مکاتب روش‌شناسی از منطق استقرا بهره‌برداری می‌کنند و لازمه رشد تفکر را شروع اندیشه‌های ساده و روشن و جزیی می‌دانند، درحالی‌که پست‌مدرن‌ها هرگونه شفافیت و وحدت معانی و مفاهیم را انکار می‌کنند. به نظر آنها هر پدیده بافتی است از روابط و هیچ چیز ساده و بلاواسطه و حاضری

وجود ندارد و هر متنی به اشکال مختلف قابل قرائت است و لایه‌های تودرتو دارد. درحالی‌که در روش‌شناسی پوزیتویستی زبان روزمره مبهم و ارزش‌گذارانه است؛ بنابراین باید به جای آن زبانی دقیق و شفاف برای بازنمودن واقعیت خارجی بکار برد و این زبان علمی را هرچه بیشتر از ابهامات زبان روزمره خالی کرد.

یعنی فرض اصلی پوزیتویسم جدایی زندگی از زبان زندگی و یا استقلال واقعیت از زبان است، درحالی‌که هرمنوتیک بعنوان یک بخش اساسی از اندیشه پست‌مدرنیستی جدایی و استقلالی بین زندگی و زبان قائل نیست و می‌گوید کردارهای اجتماعی را زبان ما شکل می‌دهد و زبان نیز در متن کردارهای اجتماعی شکل و معنا می‌یابد و زبان از مجرای گوینده سخن می‌گوید و نه گوینده به واسطه زبان. بنابراین فهم واقعیت اجتماعی مستلزم کشف معانی بین‌الاذهانی و مشترکی است که واقعیت در بستر آنها شکل می‌گیرد.

برخلاف روش‌شناسی‌های قرن بیستم که بر ضرورت عدم دخالت پیش‌داوری‌ها و تعصب محقق در پژوهش‌ها تاکید می‌کنند، در پست‌مدرنیزم بویژه در هرمنوتیک فلسفی گادامر و پدیدارشناسی هایدگر بر نقش سنت و پیش‌داوری و تعصب در معرفت و فهم انسانی تاکید بسیار می‌شود و نقش پیش‌داوری‌ها در فهم اجتناب‌ناپذیر انگاشته می‌شود؛ زیرا اساسا امکان آگاهی در سنت و تاریخ حاصل می‌شود و چون امکان شناخت سنت و تاریخ به مثابه فاعل شناسا بطور مطلق ممکن نیست، شناخت کامل نیز ممکن نیست؛ یعنی میان سوژه و واقعیت همواره پرده‌هایی از زبان و گفتمان قرار دارد و معرفت‌شناسی با همین پرده زبان گفتمان سروکار دارد، نه با آگاهی از واقعیت. حال پرسش این است که چنین نظرگاهی به واقعیت‌ها یعنی روش‌شناسی پست‌مدرن آیا اساسا قابل تصور است؟ و اگر قابل تصور است به چه کار می‌آید؟ پاسخ این است که هرچند روش‌شناسی پست‌مدرن چارچوب ندارد و اساسا چارچوب‌پذیر نیست، ولی مفید است.

در تجزیه و تحلیل‌هایی که در پژوهش‌های علوم سیاسی به آن نیاز داریم، آموزه‌های پست‌مدرنیزم به کار می‌آید و لایه‌های پنهانی از حقایق را برای محقق می‌گشاید. مقولات مهمی مثل زبان، تاریخ، سنت، آگاهی و... که ستون فقرات پیکره پست‌مدرنیزم را می‌سازند، نباید در تجزیه و تحلیل وقایع، رفتارها و مواضع و جهت‌گیری‌های مورد مطالعه نادیده انگاشته شود. به دیگر سخن غفلت از این مولفه‌ها پژوهش را از جامعیت، تیزبینی و عمق خالی

می‌کند. در حوزه علوم سیاسی، نظریه دانش و قدرت فوکو راهگشای بسیاری از ابهامات و تیرگی‌های ذهنی است؛ چیزی که هابرماس نیز آن را پذیرفته و معتقد است عقل همواره ریشه در شرایط اجتماعی، فرهنگی و تاریخی خاص دارد و با قدرت و علایق انسانی آمیخته است.

پس مقوله‌ها و معیارهای ارزیابی عقلی در شرایط تاریخی مختلف، متفاوتند. از این‌رو بخش مهمی از علوم انسانی جدید توجیه کننده و حتی در خدمت نظم موجود است و چشم بر نارسایی‌های جامعه مدرن بسته است؛ زیرا در واقع حقیقت توسط نخبگان و پژوهشگران کشف نمی‌شوند؛ یعنی وجود خارجی ندارد که کشف شود، بلکه ساخته یا تولید می‌شود و هر جامعه‌ای نیز رژیم حقیقت‌ساز خود را دارد که بیانگر رابطه قدرت و دانش است؛ قدرت و سلطه‌ای که معیار عقلی و غیرعقلی را بیان می‌کند.

از این‌رو علوم انسانی و علوم سیاسی نه تنها از درون مجموعه نهادهایی که ساختار کلی‌شان بیانگر سلسله مراتب قدرت است پدید آمده‌اند، بلکه عملکرد آنها نیز در چارچوب همین سلسله مراتب قدرت است. به همین جهت، قدرت در جامعه مدرن به شکل غیرمستقیم از طریق رابطه‌های عقلی اعمال می‌شود. اما تحلیل شکل‌های جدید قدرت و سلطه بعنوان موضوع علم سیاست با روش‌ها و چارچوب‌های سنتی قابل انجام نیست. از این‌رو به نظر می‌رسد در پژوهش‌های علوم سیاسی می‌توان تلفیقی از رویکردهای پژوهشی را به کار گرفت، ولی با آگاهی به نقاط قوت و ضعف هر یک از رویکردها و تناسب انتخاب یک رویکرد با هدف پژوهش یا بخشی از پژوهش.

از این‌رو هنوز هم در یک پژوهش علمی می‌توان در جمع‌آوری داده‌ها و تکیه بر واقعیت‌های بیرونی، رویکرد عینی و واقع‌گرا داشت و از دستاوردهای پوزیتیویسم بهره گرفت، ولی در تجزیه و تحلیل اطلاعات، ضمن کار آماری و ریاضی، روی داده‌های به دست آمده از منظر پست‌مدرن و رویکردهای زیر مجموعه آن یعنی پدیدارشناسی، هرمنوتیک و... به تحلیل یافته‌های تحقیق پرداخت و در ارائه نتیجه و رهنمون رویکرد انتقادی به وضع موجود داشت و ساختارهای موجود را به نقد و بررسی کشاند.

پی‌نوشت‌ها :

۱ـ حقیقی، شاهرخ، گذار از مدرنیته (نیچه ؛ فوکو ؛لیوتار؛ دریدا) آگاه، ۱۳۷۹، ص۱۰.

۲ـ بشیریه، حسین، لیبرالیسم و محافظه‌کاری (تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم)، نی،۱۳۸۲، ص۱۴.

۳ـ همان، ص۳۰۱.

منبع : همشهری آنلاین